

اختیارات ولی فقیه در نظر صاحب جواهر، امام خمینی و محقق خویی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۹/۶

سیدسعید امامی *

اختیارات ولی فقیه در نظر صاحب جواهر، امام خمینی و محقق خویی

بررسی گستره اختیارات و وظایف ولی فقیه، نقش مهمی در اعمال حاکمیت و اجرای سیاست‌های اسلامی دارد. محقق خویی افزون بر پذیرش ولایت در حوزه افتاء و قضاء، امور حسبیه به معنای مضیق آن را داخل در محدوده اختیارات ولی فقیه می‌داند و حسبیه به معنای موسع که شامل ولایت سیاسی فقیه شود، در آرای ایشان مبهم به نظر می‌رسد. صاحب جواهر ولایت عامه فقیه و امام خمینی ولایت مطلقه، به معنای زعامت بر امور مسلمین و جامعه را قبول دارند. مدعای مقاله این است که فقها نوعی ولایت را برای فقیه پذیرفته‌اند، اما از جهت ضیق و توسعه این ولایت، اختلافاتی در آرای آنها مشاهده می‌شود. این مقاله که با روش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری و استناد به آثار فقهی صورت گرفته، اشتراکات و افتراقات اندیشه فقهای یادشده را درباره گستره وظایف و اختیارات ولی فقیه بررسی کرده، به این نتیجه رسیده است که عرصه آن محدود به افتاء و قضاء نیست و شامل ولایت سیاسی نیز می‌شود. تعارضی که میان دیدگاه‌های این سه اندیشمند در اثبات ولایت برای فقیهان دیده می‌شود، اختلافی بدوی و ظاهری است، نه حقیقی و غیرقابل جمع.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، محقق خویی، صاحب جواهر، اختیارات ولی فقیه، فقه سیاسی.

* مدرس حوزه علمیه قم و محقق پژوهشکده مدیریت اطلاعات و مدارک اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (ss_e56@yahoo.com).

پیش از ورود به بحث‌های اصلی این بخش، باید توجه کرد که چهار مسئله ذیل عنوان ولایت فقها مطرح است: افتاء، قضاء، حسیبه و ولایت سیاسی. فقها، افتاء را از مناصب، وظایف و اختیارات ذاتی فقیه می‌دانند (خویی، ۱۳۷۷، ۵: ۳۴) و در این مسئله اتفاق نظر دارند و تنها مخالف در این موضوع، مسلک اخباریان است؛ آنان که به حرمت اجتهاد و تقلید قایل شده‌اند و اجتهاد کردن در احکام دین را حرام می‌دانند (استرآبادی، ۱۴۲۶ق: ۹۱). در توضیح مبحث افتاء چنین می‌توان گفت که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام منصب خطیر افتاء بر اساس دلایل متعدد، مخصوص مجتهدان و فقیهان جامع‌الشرایط است؛ یعنی کسانی که شرایط علمی، عملی، اعتقادی و اخلاقی لازم را دارا باشند؛ زیرا با توجه به ادله، آنان اذن دارند که در مقام فتوا بنشینند و احکام خدا را بر اساس اجتهاد بیان کنند و خود ائمه علیهم السلام نیز این شیوه را امضا و مردم را ترغیب و تشویق می‌کردند که به علمای دین و راویان حدیث که حلال و حرام الهی را شناخته‌اند، مراجعه کنند و معالم دین را از آنان بگیرند و از آنان تقلید نمایند.^۱ آیت‌الله خویی افتاء را یکی از وظایف و مناصب برای فقیه شمرده است و بلکه در صورت رجوع مردم به او، افتاء را برای فقیه جامع‌الشرایط واجب می‌داند (خویی، ۱۳۷۷، ۵: ۳۴).



فقه‌های امامیه بر آن‌اند که شارع مقدس برای فقیهان جامع‌الشرایط سه منصب شرعی معین کرده است: منصب افتاء (حق فتوا دادن و اظهار نظر در احکام دین)، منصب قضاوت و داوری در اختلافات امت اسلامی، و منصب ولایت و زمامداری در امور سیاسی و اجتماعی و اداره امور کشور اسلامی (انصاری، ۱۴۱۱ق، ۲: ۸۰؛ نراقی، ۱۴۱۷ق: ۵۸۲، عئده ۵۴). امام خمینی نظام افتاء و اجتهاد در احکام دین را به طور وجوب کفایی بر عهده کسانی می‌داند که با اختیار خودشان به احکام دین عالم شدند و به مقام اجتهاد رسیدند و مردم مسلمان نیز باید به آنان رجوع کنند و از آنجا که هر کس نمی‌تواند عهده‌دار این مطلب شود، حدود و شرایطی خاصی دارد؛ یعنی تنها به افراد خاصی اجازه داده است که اخبار از حکم خدا کنند و در احکام دین فتوا بدهند که از ایشان به «فقیه جامع‌الشرایط» تعبیر می‌شود (امام خمینی، بی‌تا، ۲: ۹۵؛ سبحانی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۳۷). صاحب جواهر در «کتاب القضاء»

۱. مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی‌خدیجه و توقیع شریف.

در تفاوت بین فتوا با حکم، فتوا را چنین تعریف کرده است: اخبار از جانب خدا درباره حکم شرعی در خصوص موضوعات کلی، به استناد ادله مقرر در فقه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) از طرف مجتهد، اعم از آنکه به صورت خبر القا شود یا به صورت امر. برای مثال، فقیه پس از بررسی ادله و فحص کامل، به حکمی از احکام الهی دست می‌یابد، سپس نظر خود را بدین صورت اظهار می‌کند؛ مثل اینکه ملاقی خمر و بول نجس است^۱ (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰: ۱۰۰).

با توجه به مباحث مطرح‌شده، روشن گردید که منصب افتاء در احکام دین در زمان غیبت امام زمان علیه السلام به مجتهدان جامع‌الشرایط تفویض شده است و کسان دیگر حق اظهارنظر در احکام دین یا صدور فتوا را ندارند و هر کس بدون اذن و اجازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام در مقام فتوا قرار گیرد، بر خداوند متعال افترا بسته است (نک: یونس: ۵۹).^۲ از این رو، تمام فقها از جمله این سه فقیه نامدار اتفاق نظر دارند که افتاء یکی از مناصب فقیه است.

نقطه اشتراک سه دیدگاه

الف) قضاء

در تبیین دیدگاه‌های اعلام سه‌گانه در خصوص قضاء، چنین می‌توان گفت که این سه اندیشمند هر مجتهدی را مأذون در امر قضاوت نمی‌دانند، بلکه می‌گویند تنها مجتهد مطلق جامع‌الشرایط از ناحیه شارع مأذون و منصوب در تصدی منصب قضاوت است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۱: ۳۹۹؛ امام خمینی، بی‌تا الف، ۲: ۴۰۴ و ۴۰۷؛ خویی، ۱۴۱۸ق الف: ۳۶). البته صاحب جواهر در این مسئله ادعای اجماع به هر دو قسم آن نموده (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۱: ۳۹۹) و امام نیز ادعای نفی خلاف کرده است (امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ۷۵ و ۷۸). این دو فقیه، قضاوت مجتهد متجزی را محتاج اذن و اجازه از مجتهد مطلق جامع‌الشرایط دانستند و فرمودند آنها در قضاوت مستقل نیستند، بلکه از سوی دیگری منصوب شده‌اند. اما دیدگاه آیت‌الله خویی در این خصوص آن است که دلیلی وجود ندارد که مجتهد جامع‌الشرایط

۱. «الاجاب عن الله تعالی بحکم شرعی متعلق بکلی، کالقول بنجاسة ملاقی البول أو الخمر، و أما قول هذا القدر نجس لذلك فهو لیس فتوی فی الحقیقة و إن کان ربما یتوسع بإطلاقها علیه».

۲. «قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ».



بتواند منصب قضاوت را به کسی واگذار کند؛ البته ایشان به دلیل اهمیت منصب قضاء، اهمال آن را در هیچ حالی قابل قبول نمی‌داند و از این رو، به دلیل عقلی تمسک کرده، می‌گوید کسی که به حکم عقل از باب قدر متیقن صلاحیت داوری و قضاوت دارد، فقیه جامع‌الشرایط است و نتیجه می‌گیرد به طور قطع مجتهد جامع‌الشرایط تنها کسی است که از سوی شارع مقدس به منصب قضاوت نصب شده است (خویی، ۱۴۱۸ق.ب، ۲۲: ۸۶؛ همو، بی تا، ۲: ۸۸).

ب) حسبه

دو نوع نگاه به گستره امور حسبی در کلمات فقها وجود دارد: برخی دایره امور حسبی را مضیق و برخی دایره آن را گسترده‌تر می‌دانند و مفهوم موسع آن را پذیرفته‌اند. حسبه به معنای مضیق، شامل اموری می‌شود که در شریعت، متصدی خاص یا عامی برای آن تعیین نشده است؛ مانند سرپرستی افراد صغیر و دیوانه بدون سرپرست، اموال فرد مفقودالاثَر، موقوفات بدون متولی، وصایای بدون وصی و صرف خمس. گاه نیز معنای موسعی از آن اراده می‌شود که شامل همه امور است که شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست و اقامه آن را ضروری می‌داند. به همین دلیل، برخی از فقها تصدی امور سیاسی و زعامت بر جامعه و تنظیم امور مردم را نیز از امور حسبه دانسته‌اند (نائینی، ۱۴۲۴ق: ۱۱۱؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۳: ۳۸ و ۴۵).

آنچه از بررسی عبارت‌های این سه متفکر بزرگ اسلامی در خصوص امور حسبیه به دست آمده، چنین است: از نظر معنایی و تعریف اصطلاحی، هیچ‌گونه اختلافی بین آنها وجود ندارد و هر سه معنای مشترکی را از کاربرد واژه حسبه در کتب فقهی خود اراده کرده‌اند که همان معنای مشهور نزد فقهاست؛ یعنی «آنچه در بعد دنیوی و اخروی به مصالح عمومی ارتباط دارد و شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن نیست و برپایی آن را ضروری می‌شمارد» (خویی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۲۲؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۵۷۱؛ نراقی، ۱۴۱۷ق: ۵۳۶) که همه آن را پذیرفته‌اند و از آن به عنوان قاعده و دلیل عقلی در مسائل متعدد فقهی استفاده کرده‌اند. البته توجه امام خمینی و آیت‌الله خویی همچون معاصران به آن بیشتر بوده و بنا به تصریح صاحب جواهر، قداما کمتر از حسبه بودن یا نبودن مسئله ولایت فقیه سخن گفته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۶: ۱۸۰). این امر موجب شده وی نیز به طور مستقل به این قاعده نپردازد و کمتر از آن بحث کند.

در اندیشه این سه متفکر اسلامی، تصرف فقیهان در امور حسبیه واجب شمرده

می‌شود؛ لیکن در سعه و ضیق آن اختلاف نظر وجود دارد. البته هر سه این اندیشمندان در خصوص مشروعیت تصدی فقیه جامع‌الشرایط و بلکه تعیین وی از باب قدر متعین بر امور حسبی به معنای مضیق، اتفاق نظر دارند. محقق خویی بر این باور است که فقیه بر فراتر از امور فتوایی و قضایی ولایت ندارد و در خصوص امور حسبیه از افرادی است که یقیناً تصرف او جایز است (خویی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۲۲-۴۲۳)؛ ولی امام خمینی و صاحب‌جواهر افزون بر پذیرش قدر متیقن، این تصرفات فقیه را از باب ولایت در نظر گرفته‌اند که به دلیل نصب ایشان از طرف شارع، متصدی آن خواهند بود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۴۲۱-۴۲۲ و ۲۱: ۳۹۵-۳۹۴ و ۴۰: ۱۸؛ امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۶۵)؛ به این معنا که فقیهان در عصر غیبت از طرف معصومان علیهم‌السلام بر امور حسبیه منصوب‌اند. نقطه مشترک این دو نظریه آن است که فقیه در امور حسبیه جایزالتصرف است. بنا به نظر آیت‌الله خویی، این تصرف از باب قدر متیقن، و به نظر امام خمینی و صاحب‌جواهر، این تصرف از باب ولایت و نصب است. از آنجا که نظریه حسبه یکی از راه‌های اثبات ولایت برای فقیه است، مستند امام خمینی که از قایلان نظریه انتصاب است نیز قرار گرفته است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۶۵). براین اساس، نظریه حسبه در طول نظریه انتصاب قرار می‌گیرد.

ج) ولایت سیاسی

نقطه مشترک هر سه فقیه آن است که نوعی اختیار و حق تصرف در امور سیاسی را برای فقیهان قایل شده‌اند. بنا بر اندیشه فقهی صاحب‌جواهر و حضرت امام، این حق تصرف به «ولایت» تعبیر شده است و آن را زیرمجموعه همان مفهوم عام ولایت فقیهان قرار می‌دهند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۴۲۱-۴۲۲؛ امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۲۳)؛ اما محقق خویی تعبیر متفاوتی از آن ارائه کرده و از حق تصرف و افراد مشمول قدر متیقن در اجرای برخی احکام و انجام برخی تصرفات و مانند آن سخن گفته است (خویی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۲۳).

گفتنی است مقصود از امور سیاسی، هر امری است که به تدبیر امور جامعه و نظم دادن به زندگی دنیوی مردم مربوط است یا به تعبیر دقیق‌تر از آقاضیاء عراقی، همان «ادارة البلاد و سياسة العباد» است (عراقی، بی‌تا: ۳۵). بنابراین، تمامی اموری که به نحوی به امور عمومی مرتبط می‌شود، امر سیاسی است. از این رو، قایل شدن به حق تصرف برای فقیهان، از هر بابی که باشد، دلیلی است بر این مدعا که این فقها، از جمله محقق خویی، برای فقیهان در امور سیاسی نوعی اولویت قایل‌اند. افزون بر این، محقق خویی جهاد ابتدایی را در شرایط خاص اجازه فرموده است که این اذن نیز بر پایه قدر متیقن، اولویت



مدیریت جهاد ابتدایی را به فقیهان واگذار می‌کند و هیچ تردیدی نیست که جهاد ابتدایی امری حاکمیتی و سیاسی است. نتیجه آنکه، بر مبنای هر سه فقیه ژرف‌اندیش، نوعی اولویت و حق تصرف برای فقیهان وجود دارد که همان اشتراک نظر این اندیشمندان است، اما دامنه و منشأ این اولویت مورد اختلاف است.

نظریه ولایت عامه صاحب جواهر و ولایت مطلقه امام خمینی که در این مقاله به اعتبار اشخاص، آنها را دو نظریه متفاوت از هم، ولی به اعتبار مآل و نتیجه، واحد فرض کرده‌ایم که در نظریه نصب اتفاق دارند، افزون بر منصب افتاء و قضاء، تصدّی منصب اداره امور عامه را از باب نیابت از معصوم علیه السلام بر عهده فقیه واجد شرایط می‌گذارند و فقیه حاکم، تمام اختیارات حکومتی امام معصوم را داراست؛ بنا بر نظریه نصب و ولایت مطلقه و عامه فقیه، اطاعت از ولی فقیه لازم و واجب خواهد بود. صاحب جواهر با دقت در روایات و دلیل‌های عقلی، حوزه سیاست و حکومت را بخشی از فقه معرفی می‌کند و ورود در آن را یکی از وظایف و اختیارات فقیه برمی‌شمرد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۴۲۱-۴۲۲).

وجه تمایز سه دیدگاه

الف) قضاء

دیدگاه صاحب جواهر و امام خمینی در خصوص منصب قضاء، به نوع نگاه ایشان به مسئله ولایت برمی‌گردد. حضرت امام در این خصوص با صاحب جواهر هم‌نظر است؛ لذا شرط ولایت در امر قضاء را برای فقیه، اذن امام علیه السلام یا نایب ایشان می‌داند و می‌گوید: اجماع منقول و محصل در این باره وجود دارد (همان، ۴۰: ۲۳). امام خمینی نیز چون ولایت فقها را در طول زعامت سیاسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام می‌داند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۲۵) و فقها را در مناصب مختلف صاحب ولایت برمی‌شمرد، در این خصوص می‌گوید: منصب قضاء از مناصب بسیار شریف و مهمی است که از طرف خدای متعال به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از طرف ایشان به امام معصوم علیه السلام و از ناحیه آنان به فقیه جامع‌الشرایط اعطا شده است (همو، بی‌تالف، ۲: ۴۰۴).

صاحب جواهر و امام خمینی در تأیید دیدگاه خود از برخی روایات، از جمله مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی‌خدیجه و توقیع مبارک استفاده (همو، ۱۴۱۸ق، ۴: ۵۹۴-۶۰۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰: ۱۸) و به عنوان ادله خود در خصوص وظیفه قضاوت فقیه مطرح کرده‌اند؛ به گونه‌ای که صاحب جواهر درباره مضمون مقبوله عمر بن حنظله معتقد است مضمون آن مطلبی فراتر از جعل و نصب قاضی را ارائه می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰: ۱۸). افزون بر این،

صاحب جواهر ادعا می‌کند قول مشهور فقها این است که در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) و در صورت امنیت در مقابل فتنه و تصدی حکام، فقیهان جامع‌الشرایط می‌توانند قضاوت کنند و ادعای نفی خلاف هم در این باره دارند و آن را از ضروریات مذهب می‌دانند (همو، ۱۴۰۴ق، ۲۱: ۳۹۴). امام خمینی نیز علاوه بر قبول این نظر، بعد از نقل روایات آن را از ضروریات فقه و مذهب می‌داند (امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ۷۸) و همچون صاحب جواهر اختلاف در این مسئله را نفی می‌کند (همان: ۷۵). افزون بر این، صاحب جواهر به قدر متیقن تمسک می‌کند و می‌گوید: امر قضاء در عصر غیبت، وظیفه مجتهد جامع‌الشرایط است؛ چون او قدر متیقن از نصوص و اجماع محصل و منقول است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۱: ۳۹۹).

در مقابل، آیت‌الله خویی در آثار خویش، گاه از طریق ولایت و گاهی هم از راه جواز تصرف، به تصدی در وظیفه قضاء (و حسبیه) برای فقیه قایل است. ایشان در دو کتاب فقه الشیعه و التتقیح، ولایت را فی‌الجمله از اجماع و نص برای فقیه ثابت می‌داند (خویی، ۱۴۱۱ق: ۲۵۸؛ همو، ۱۴۱۸ق الف: ۴۲۰) و همچون صاحب جواهر معتقد است قدر متیقن از این اجماع و نص، همان ثبوت ولایت برای فقیه در امر قضاء است. البته محقق خویی در کتاب الصوم در بحث رؤیت هلال، اظهارنظر دیگری دارد و می‌گوید: هیچ دلیل معتبر لفظی از آیات و روایات و نیز اجماع نداریم که بر نصب فقیه به منصب قضاء دلالت داشته باشد. در همین حال تصدی امر قضاء را در انحصار فقیه می‌داند؛ منتها نه به استناد آیات و روایات، بلکه به اعتماد دلیل عقلی. لذا با نبود دلیل معتبر روایی در خصوص امر قضاء برای فقیه، ایشان به دلیل عقل تمسک می‌کند و به دلیل اهمیت منصب قضاء، اهمال آن را در هیچ حال جایز نمی‌داند و می‌گوید: به حکم عقل و از باب قدر متیقن، فقیه متصدی این امر خواهد بود و به همین دلیل، قطعاً او در مقام قضاء منصوب شارع مقدس است (همو، ۱۴۱۸ق. ب، ۲۲: ۸۶؛ همو، بی‌تا، ۲: ۸۸).

بنا بر نظر امام خمینی و صاحب جواهر، به این دلیل که معتقدند ولایت در قضاء برای فقیه از مقوله حق شمرده می‌شود، تصدی فقیه در این منصب را واجب عینی می‌دانند (معرفت، ۱۳۸۷: ۵۰-۵۳)؛ ولی بر اساس دیدگاه آیت‌الله خویی که ولایت یا تصدی فقیه را در امر قضاء از مقوله تکلیف می‌شمارد، تصدی امر قضاء را برای فقیه واجب کفایی می‌داند (خویی، ۱۴۱۸ق. ب، ۴۱: ۶).

ماهیت ولایت در اندیشه امام خمینی به گونه دیگری است. ایشان مطلبی را مطرح می‌کند که نقطه مقابل دیدگاه محقق خویی است. به نظر ایشان، آنچه از روایت





ابی‌خدیجه به دست می‌آید، این است که مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم‌السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند، همیشه محفوظ است و می‌گوید:

اگر بعد از معصومان علیهم‌السلام حق ریاست و قضاوت از فقهای که از جانب ایشان نصب شده‌اند، سلب می‌شود، ایشان باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستم و بعد از من معزول می‌شود. بنابراین، علمای اسلام طبق این روایت از طرف امام علیه‌السلام به مقام حکومت و قضاوت منصوب‌اند و این منصب برای همیشه برای آنها محفوظ است و احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است. ... ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق علیه‌السلام این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر یا ائمه بعدی علیهم‌السلام نقض نفرموده‌اند؛ یعنی نمی‌شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید (امام خمینی، ۱۴۲۳ق: ۹۵).

شایسته است به تفاوت دو عنوان «ولایت» و «جواز تصرف» نیز اشاره کنیم. «ولایت» از دیدگاه فقهی، حق محسوب می‌شود؛ بدین معنا که بر اساس اندیشه صاحب جواهر و امام خمینی به دلیل اینکه تصدی فقیه در امور عامه به عنوان منصب به فقیه واگذار شده است، زمانی که دسترسی به معصوم مقدور نباشد، فقیه جامع‌الشرایط به نیابت از معصوم علیه‌السلام حق حاکمیت دارد و اداره امور جامعه برعهده اوست. از این اصل استنباط می‌شود که از نظر این دو اندیشمند، غیر فقیه حق حاکمیت ندارد؛ در حالی که در اندیشه محقق خویی «جواز تصرف» در امور جامعه حق تلقی نمی‌گردد، بلکه از باب وظیفه، فقیه در تصدی امور جامعه، شایستگی بیشتری از دیگران دارد؛ منتهی جواز تصرف در این امور به عنوان وظیفه‌ای شرعی است و مانند واجبات کفایی دیگر، چنانچه فقیه عهده‌دار آن شود، از دیگران ساقط می‌گردد (معرفت، ۱۳۸۷: ۵۰-۵۳). بنا بر نظریه ولایت، افرادی که از طرف فقیه به امر قضاوت منصوب می‌شوند، از طرف فقیه دارای منصب رسمی هستند و با مرگ فقیه از مقامشان عزل نمی‌شوند؛ در حالی که اگر ماهیت تصدی فقیه را جواز تصرف بدانیم، منصوبان او حکم وکالت دارند که به محض مرگ فقیه از وکالت عزل می‌شوند (خویی، ۱۴۱۸ق: الف: ۴۲۳-۴۲۴).

ادله صاحب جواهر همچون امام خمینی و آیت‌الله خویی در بحث قضاء، برخی روایات، از جمله روایت مقبوله عمر بن حنظله و ابو‌خدیجه و توقیع مبارک امام زمان علیه‌السلام است (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۱: ۳۹۴). اما به نظر آیت‌الله خویی در باب قضاء دلیل لفظی معتبری وجود ندارد

(خویی، بی تا، ۲: ۹۱ و ۸۹) و تمام ادله‌ای را که در خصوص ولایت فقیه آمده، ضعیف می‌داند. از نظر ایشان، مقبوله عمر بن حنظله ضعف سندی و دلالتی دارد (همان: ۸۷) و روایت ابی خدیجه را گرچه صحیح می‌داند، آن را ویژه قاضی تحکیم برمی‌شمارد و می‌گوید این روایت ارتباطی با نصب قاضی به قضاوت ندارد و توقیع مبارک از ناحیه امام زمان علیه السلام را، هم از جهت سندی و هم از جهت دلالت ضعیف می‌داند (همان: ۸۳). اما ایشان به‌رغم نپذیرفتن روایات باب، به استناد حکم عقل، فقیه را در امر قضاء منصوب شارع می‌داند.

ب) حسب

بنا بر قول به ثبوت ولایت عامه و مطلقه برای فقیه جامع‌الشرایط، اختلافی درباره مشروعیت تصدی امور حسبی، اعم از موسع و مضیق نیست؛ زیرا بنا بر قول به ثبوت ولایت مطلقه و ولایت عامه، متصدی امور یادشده تعیین شده است. اما بحث از امور حسبیه در جایی قابل طرح است که به ثبوت ولایت مطلقه و عامه برای فقیه قایل نباشیم. توضیح بیشتر این که، برخی از فقها همچون امام خمینی و صاحب جواهر، ولایت فقیه را در محدوده امور حسبیه از باب ولایت می‌دانند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۶۵؛ نجفی ۱۴۰۴ق، ۲۲: ۱۵۵)؛ به دلیل این که آنها، ولایت فقیهان را به عنوان نیابت از معصوم علیه السلام و در شمار یکی از مناصب فقیهان قرار داده‌اند و به انتصاب فقیه معتقدند و تعبیری همچون «جعل ولایت» یا «تفویض ولایت» در عبارت آنان گویای همین مطلب است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۴۲۱-۴۲۲ و ۲۱: ۳۹۴-۳۹۵ و ۴۰: ۱۸). بنابراین مبنای مشروعیت الهی ولایت فقیه و قدرت سیاسی آنها شکل می‌گیرد و به همین دلیل، آنها متصدی این امور خواهند بود. در مقابل این دیدگاه، آیت‌الله خویی به نظریه حسبیه معتقد است. به نظر ایشان، ولایت فقیهان در امور حسبیه به عنوان یک منصب مطرح نیست، بلکه از باب قدر متیقن و به عنوان تکلیف شرعی و وجوب کفایی در تصدی امور حسبیه بر دیگران مقدم‌اند (خویی، ۱۴۱۸ق، ب، ۴۱: ۶). با توجه به دو دیدگاه مطرح‌شده، یعنی جواز تصرف فقیه در امور حسبیه و ولایت فقیه در امور حسبیه، چنین به نظر می‌رسد که هر دو گروه تصرف فقیهان را در امور حسبیه واجب می‌دانند؛^۱ اما در عمل اختلاف این دو دیدگاه ثمراتی در پی خواهد داشت. مطابق رأی آیت‌الله خویی، با مرگ فقیه و کیلان فقیه منعل می‌شوند (خویی، ۱۴۱۸ق، الف: ۴۲۴)؛ اما





بر اساس نظریه امام خمینی و صاحب جواهر، تا وقتی فقیه بعدی، و کیلان را عزل نکرده باشد، برکنار نمی‌شوند. مطابق هر دو دیدگاه تا وقتی حسبی بودن امری دوام و استمرار داشته باشد، ولایت یا جواز تصرف برقرار خواهد بود. در نهایت با توجه به نظریه محقق خوئی (نظریه حسبه) و نظریه امام خمینی و صاحب جواهر (نظریه انتصاب) چنین می‌توان مطرح کرد که در هر دو نظریه در خصوص تصدی فقیه جامع‌الشرایط بر امور حسبیه، اتفاق نظر وجود دارد. آیت‌الله معرفت در مقاله «ولایت فقیه» در این باره می‌فرماید:

تصدی امور حسبیه مانند ایجاد نظم و حفاظت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی‌دهد و قدر متیقن و حداقل وظیفه فقهای شایسته است که آن را عهده‌دار شوند. منتها طبق این برداشت، تصدی در این امور یک وظیفه شرعی مانند دیگر واجبات کفایی است (همان دیدگاه آیت‌الله خوئی)؛ ولی طبق برداشت دیگر فقها (امام خمینی و صاحب جواهر)، این یک منصب است که از جانب شارع به آنها واگذار شده. ... همگی به این نتیجه رسیده‌اند که در عصر غیبت، حق تصدی در امور حسبیه، از جمله رسیدگی و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام انتظامی و آنچه در رابطه با مصالح عامه است، به فقیهان جامع‌الشرایط واگذار شده است؛ خواه به حکم وظیفه و تکلیف باشد یا منصب شرعی که به نام ولایت عامه یاد می‌شود و در هر دو صورت، حق تصدی این‌گونه امور با فقهای شایسته است (معرفت، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۷۶).

آیت‌الله خوئی شأن فقیه را در امور حسبیه محدود می‌داند و بنا به نظر ایشان، تصرف فقیه در امور حسبیه به معنای مضیق آن، مانند سرپرستی افراد صغیر و دیوانه بدون سرپرست و اموال مفقودالاثَر و موقوفات بدون متولی محدود است و این تصرف در امور حسبیه با وجود فقیهان واجد شرایط، از باب قدر متیقن برای آنان مجاز و بر غیر آنان حرام است. در نبود فقیهان عادل یا عدم بسط ید آنان، عدول مؤمنان متصدی این امور خواهند بود (خوئی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۲۲-۴۲۴). بنا به نظریه امام خمینی، امور حسبیه به امور مربوط به یتیمان بی‌سرپرست، غایبان مفقودالاثَر و ... محدود نیست، بلکه آنچه را در حوزه امور خصوصی و عمومی قرار دارد و شارع مقدس راضی به اهمال آن نیست، دربرمی‌گیرد. حفظ حقوق نظام، پاسداری از مرزها و جلوگیری از انحرافات و آنچه مربوط به حکومت و دولت است، از مصادیق روشن امور حسبیه به شمار می‌آید (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۶۵).

با توجه به قلمرو عام و گسترده امور حسبیه، ولایت یا جواز تصرف فقیه جامع‌الشرایط به همان نسبت عام و فراگیر است. آیت‌الله خوئی علمیت نسبی را برای فقیه متصدی

امور حسبی لازم می‌داند. مطابق نظریه حسبه، تصدی امور به عنوان واجب کفایی برای فقیه مطرح است و در صورت اقدام یک فقیه به تصدی، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود و البته مزاحمت فقیهان دیگر برای فقیه متصدی نیز جایز نخواهد بود.

دیدگاه نگارنده در خصوص حسبه این است که دلیل حسبه به عنوان دلیل مستقل در عرض ادله ولایت فقیه قرار دارد؛ لذا بنا بر دلیل حسبه، فقها قدر متیقن کسانی هستند که شارع وظیفه اجرای امور حسبی را بر عهده آنان گذاشته است، اما بنا بر اطلاق ادله لفظی ولایت فقیه، فقها، منصوب از ناحیه شارع در انجام این وظیفه خواهند بود. از طرفی، به نظر می‌رسد اختیارات فقیه بر اساس دلیل حسبه، اضیق از اختیارات وی بر اساس اطلاق ادله خواهد بود؛ چون بنا بر اطلاق ادله ولایت فقیه، اختیارات اوسعی برای فقیه قابل تصور است؛ همان‌طور که در تعبیر فقها مطرح است و امام خمینی هم ولایت مطلقه را از آن اراده کرده است؛ ولی بر اساس دلیل حسبه، مصادیق و موارد تا احراز نشود که «لایرضی الشارع باهمالها» نمی‌تواند جزء اختیارات ولی فقیه قرار گیرد، اما در خصوص اطلاق ادله چنین احرازی نیاز نیست. پس با توجه به اینکه ملاک امور حسبیه، یا عقلی است یا شرعی، مصادیق امور حسبیه‌ای که از طریق عقل به دست می‌آید، بسیار گسترده‌تر از مصادیق امور حسبیه‌ای است که از طریق شرع به دست می‌آید و با توجه به این عبارت امام خمینی: «اگر عقلاً یا به واسطه ادله شرعی احراز شود که فلان شیء مطلقاً مطلوب است و نظر شخصی در او دخیل نمی‌باشد، بر هر مکلفی کفایتاً تحقق آن واجب است ولو اینکه کافر باشد» (همان: ۴۷۱) بر این اساس می‌توان گفت تشکیل حکومت و تصدی امور عمومی و سیاسی به عنوان یک واجب کفایی از مصادیق عقلی امور حسبیه است که به عنوان یک امر و شیء مطلقاً مطلوب گنجانده شده است.

ج) ولایت سیاسی

ولایت سیاسی تعبیری است مربوط به امور عموم جامعه و نظم دادن به زندگی دنیوی مردم و به تعبیر دقیق‌تر «ادارة البلاد و سياسة العباد» است (عراقی، بی‌تا: ۳۵). معتقدان به ولایت سیاسی فقیه همچون صاحب‌جواهر و امام خمینی معتقدند در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، وظایف فقها از دایره افتاء و قضاء و امور حسبه فراتر رفته و اداره نظم عمومی جامعه نیز از وظایف آنهاست. بر این اساس، فقها نمایان‌عام امام معصوم علیه السلام هستند و همان ولایتی که معصوم علیه السلام در امور سیاسی و حکومتی دارا بوده است، برای فقها نیز ثابت است. لذا ولایت فقیه در دوران غیبت، امتداد همان زعامت سیاسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و





امامان معصوم علیهم السلام است که مسئولیت اجرای عدالت اجتماعی و اداره شئون عامه را بر عهده دارد. هیچ‌گونه ارتباطی با دخالت در شئون خصوصی مردم ندارد، مگر آنکه با مصلحت عمومی مرتبط گردد. از این دیدگاه شکل مشروع حکومت آن است که تحت زعامت و رهبری فقیه جامع‌الشرایط باشد و حاکمی که بدون نصب شارع حکومت کند، طاغوت شمرده می‌شود (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰: ۱۸ و ۱۶: ۱۵۶). در مقابل، محقق خوئی با انکار ولایت عامه، دامنه وظایف فقیه را منحصر به امر افتاء و قضاء و امور حسبیه می‌داند و نقش فقیه را در سرپرستی و رهبری امور عمومی جامعه نادیده می‌گیرد. ایشان مستندات روایی ولایت عام فقیه را رد می‌کند و با این استدلال که روایات یادشده بر امری فراتر از افتاء و قضاء و امور حسبیه دلالت ندارد، به عدم ولایت فقیهان در حوزه امور عموم معتقد است (خوئی، ۱۳۷۷، ۵: ۴۲؛ همو، ۱۴۱۸ق، الف، ۲۷: ۱۶۴؛ همو، ۱۴۱۸ق، ب: ۴۲۲).

بررسی معنای ولایت عامه

ولایت عامه (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۰: ۱۸ و ۱۶: ۱۵۶ و ۱۷۸ و ۲۱: ۳۹۶) موضوعی است که در بیشتر استدلال‌های صاحب‌جواهر به چشم می‌خورد و آن را با الفاظی مثل کل، عموم، جمیع، کثیر، اجمع و غیره بیان داشته است. اراده عمومیت ولایت ادعاشده ایشان به دو لحاظ قابل تصور است: عمومیت در برابر خصوص احکام شرعی و عمومیت در برابر افراد تحت ولایت فقیه.

در خصوص لحاظ اول، ایشان تأکید می‌کند که گستره اختیارات و ولایت فقیه، مسائل شرعی و احکام شریعت نیست، بلکه تمامی امور عمومی مؤمنان است. ایشان تخصیص ولایت در محدوده احکام شرعی (همو، ۱۵: ۴۲۲-۴۲۱) یا به عبارت دیگر، تخصیص ولایت تنها در ولایت بر افتاء را رد کرده است و محدوده ولایت را در هر موضوع و حکمی که در شرع مدخلیت دارد، توسعه می‌دهد و آن را از وظایف فقیه می‌داند. برای مثال، حفظ مال اطفال و دیوانگان و افراد غایب قطعاً از احکام شرعی نیست، بلکه از موضوعاتی است که در شرع مقدس مدخلیت دارد و اقدام و دخالت فقیه برای حفظ آن از وظایف فقیه بوده، عنوان ولایت بر این موضوع محقق است. به عبارت دیگر، فقیه در همه موضوعات شرعی، اعم از تنازعات و مخاصمات مردم و امور سیاسی و اجتماعی اجازه دخالت و حق تصرف در این امور را دارد. به عبارت روشن‌تر، ولایت در قضاء و ولایت سیاسی که غیر از ولایت افتاء است، در محدوده اختیارات فقیه گنجانده شده است. عامه بودن در این لحاظ،

بر گستردگی و شمول اختیارات و وظایف دلالت دارد و در عبارتهای بسیاری از صاحب جواهر به کار رفته است.

اما درباره عمومیت ولایت به لحاظ دوم، ایشان ولایت را به لحاظ افراد تحت ولایت (مولی علیهم) به ولایت خاصه و عامه تقسیم می‌کند. در ولایت خاصه، آنچه مطرح است، ولایت بر افراد خاصی است. برای نمونه، در فقه مصادیق ولایت خاصه عبارت‌اند از: ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر، سفیه و مجنون، ولایت پسر بزرگ‌تر در انجام نماز و روزه‌های فوت‌شده پدر، ولایت بر موقوفات و ولایت حاکم شرع و غیره. اما ولایت عامه، ولایتی است که بر عموم افراد جامعه اعمال می‌شود و بیشتر در مباحث مربوط به حکومت و ولایت پیامبران، امامان و فقیهان مطرح می‌گردد که مراد از این نوع ولایت، همان ولایت عامه است. خلاصه آنکه، در اندیشه سیاسی فقهی صاحب جواهر، مرکز تدبیر جامعه اسلامی، ولایت فقیهان است که در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی حضور فعال دارد و می‌تواند حضور پر دامنه دین را در جهان معاصر تضمین کند.

بررسی معنای مطلقه

یکی از محققان معاصر در تبیین قید اطلاق در ولایت فقیه می‌گوید:

مقصود از مفهوم «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه»، شمول و گسترش دامنه ولایت فقیه در تمامی زمینه‌های مربوط به امور جامعه در چهارچوب مصلحت شرع و مصلحت عمومی جامعه است. این خود تقیید در عین اطلاق است؛ چون مقید به مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت است. پس مراد از کلمه اطلاق، مطلق بودن نسبی است در مقابل دیگر ولایت‌ها که جهت خاصی از آنها مدنظر است و هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت و اختیارات ولی فقیه نیست (معرفت، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۵).

به تعبیر یکی از شاگردان امام، مقصود از «ولایت مطلقه»، ولایت مطلقه در اجرای احکام اسلام است؛ یعنی اولاً، فقیه و حاکم اسلامی، ولایت مطلقه‌اش محدود به حیطة اجراست، نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد. ثانیاً، در مقام اجرا نیز مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت، احکام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید با راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب بیان کرده‌اند، صورت گیرد (جوادی، ۱۳۸۹: ۲۵۱). به عبارت دیگر، مطلق بودن ولایت، یعنی اینکه فقیه اولاً، ملتزم است همه احکام اسلام را تبیین نماید. ثانیاً، همه آنها را اجرا کند؛ زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت سزاوار تعطیل شدن نیست. ثالثاً، برای تراحم احکام چاره‌ای بیندیشد؛ یعنی هنگام



اجرای احکام، اگر دو حکم خداوند با یکدیگر تراحم داشته باشند، به گونه‌ای که انجام یکی سبب ترک دیگری می‌شود و دو حکم را در یک زمان نمی‌توان با هم اجرا کرد، فقیه جامع‌الشرایط و حاکم اسلامی حکم «اهم» را اجرا و برای امکان اجرای آن حکم اهم، حکم «مهم» را به صورت موقت تعطیل می‌کند. پس معنای ولایت مطلقه، آزادی مطلق فقیه و خودمحموری او در قانون‌گذاری و اجرای احکام الهی نیست (همان: ۴۶۳-۴۶۴).

از دو دیدگاه فوق می‌توان به ابعاد اطلاق در ولایت مطلقه فقیه پی برد. دیدگاه نخست، اطلاق را در خصوص قلمرو ولایت به کار می‌برد و دیدگاه دوم آن را در حوزه اجرا تفسیر می‌کند. از دیدگاه این مقاله، چه قید اطلاق را به گستره موضوعات مرتبط کنیم و چه آن را درباره اجرا توضیح دهیم، این نکته در کلام امام خمینی از اهمیت اساسی برخوردار است که نباید حکومت اسلامی به بن‌بست برسد. بنابراین، هرگونه محدودیتی که حکومت اسلامی را دچار چالش کند، برداشته می‌شود. البته این اطلاق نیز در چارچوب قواعد شرعی و فقهی، همچون مصلحت، احکام ثانویه و مانند آن است.

امام خمینی در نامه به رئیس‌جمهور وقت در تاریخ شانزدهم دی ۱۳۶۶ توضیح بیشتری در خصوص ولایت مطلقه و عامه فقیه ارائه کرد. ایشان حکومت را شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله ﷺ و از احکام اولیه اسلام دانست که مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز، روزه و حج است. او برخی از مصادیق و احکام حکومتی ناشی از اختیارات حکومتی ولی فقیه را برشمرد؛ مانند این عبارت:

حکومت می‌تواند ... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی ... که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. آنچه گفته شده ... مزارعه و مضاربه و امثال آنها با آن اختیارات از بین خواهد رفت، ... فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲۰: ۴۵۱-۴۵۲).

بنابراین از دیدگاه امام، ولی فقیه بر تمامی شئون سیاسی جامعه، حق ولایت و تصرف دارد و اموری مانند قضاوت، اجرای حدود شرعی و تعزیرات، قیومیت صغار و مجانین و سرپرستی اموال غایب، از مصادیق اختیارات حاکم اسلامی و شئون سیاسی جامعه در قالب احکام حکومتی است که اساس آن را مصلحت جامعه و اسلام با تشخیص ولی فقیه تعیین می‌کند؛ البته ولی فقیه در امور خصوصی مردم وارد نمی‌شود.

بررسی دیدگاه محقق خویی

در تشریح دیدگاه‌های محقق خویی چند نکته حایز اهمیت است. اولاً، آرای ایشان دچار

نوعی تشتت است؛ زیرا در جایی می‌فرماید: منصب قضاء و افتاء بر اساس روایات به عهده فقیهان جامع‌الشرايط است (خویی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۲۰ و ۴۲۴) و در جایی دیگر از این رأی برمی‌گردد و روایات را برای اثبات ولایت قضاء و افتاء برای فقیهان کافی نمی‌داند (همو، ۱۴۱۸ق.ب، ۲۲: ۸۹). ثانیاً، آیت‌الله خویی پس از تضعیف روایات در صدد اثبات ولایت افتاء و قضاء برای فقیهان بوده، برای این مدعا به دلیل عقلی استناد می‌کند. اینک پرسش آن است که: اگر اموری مانند قضاء روی زمین بماند، شارع نمی‌پسندد. حال چرا همین دلیل را به امور عمومی دیگر تعمیم ندهیم؟

ایشان که به عنوان فقیهی که مخالف مسئله ولایت فقیه شهرت یافته، منکر مطالب یادشده در کلام صاحب جواهر و دیگر فقهای بزرگ نیست، بلکه مدعی آن است که اثبات نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه به عنوان منصب، از راه دلایل روایی مشکل است؛ اما درباره این مسئله که تصدی امور عامه، به‌ویژه در خصوص اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت، وظیفه فقیه جامع‌الشرايط و میسوط‌الید است، مخالفتی ندارد، بلکه صریحاً آن را از ضروریات شرع می‌داند.

توضیح اینکه، تصدی امور حسبیه مانند ایجاد نظم و حفاظت از مصالح همگانی، از ضروریاتی است که شرع مقدس اهمال درباره آن را اجازه نمی‌دهد و قدر متیقن و حداقل وظیفه فقهای شایسته است که آن را عهده‌دار شوند؛ منتهمی طبق این برداشت، تصدی در این امور، وظیفه‌ای شرعی مانند دیگر واجبات کفایی است که اگر کسانی که شایستگی بر پا ساختن آن را دارند، عهده‌دار شوند، از دیگران ساقط می‌شود؛ وگرنه، همگی مسئول‌اند و مؤاخذه می‌شوند؛ اما طبق برداشت دیگر فقها، این منصبی است که از طرف شرع به آنان واگذار شده است. بنابراین در عمل، هر دو دیدگاه در اینکه فقها باید عهده‌دار این وظیفه مهم گردند، یکسان‌اند؛ چه آنکه وظیفه‌ای صرف باشد یا منصبی واگذارشده از جانب ائمه هدی علیهم‌السلام؛ آری، در برخی از فروع مسئله تفاوت هست (معرفت، ۱۳۸۷، ۵۰-۵۳).

عده‌ای معتقدند گرچه آیت‌الله خویی در ادله لفظی ولایت فقیه، تشکیک کرد، ولی در مقام عمل تفاوتی با دیگر فقها از جهت گستره اختیارات برای فقیه ندارد (حیدری، ۱۴۲۴ق، ۲۴۹). البته شاید بتوان گفت در کتاب‌هایی که ایشان در اواخر حیات شریفشان نوشت، نوعی تمایل به اثبات ولایت فقیه از راه ادله لفظی - دست‌کم در بعضی موارد - دیده می‌شود، بلکه در آخرین کتاب‌هایی که از ایشان چاپ شده، ولایت مطلقه را برای ولی امر عنوان نموده و ولی امر را اعم از امام معصوم علیه‌السلام و فقیه دانسته و به ولایت مطلقه فقیه





تصریح کرده است (خوبی ۱۴۱۰ق، ۱: ۳۶۵-۳۶۶ و ۳۷۹). گروهی از محققان که به بررسی اندیشه محقق خوبی در باب ولایت فقیه پرداخته‌اند نیز معتقدند نوعی تمایل به پذیرش ولایت برای فقیهان در اواخر عمر ایشان پدید آمده بود و شواهدی برای این نظر ارائه کرده‌اند (حیدری، ۱۴۲۴ق: ۲۴۹؛ معرفت، ۱۳۷۸: ۱۷).

اختلاف بدوی یا حقیقی دیدگاه‌ها

از مباحثی که بر اساس اندیشه فقهی سه فقیه نامبرده تا کنون طرح شد، آیا تعارضی که میان این سه اندیشمند در اثبات ولایت برای فقیهان دیده می‌شود، اختلافی بدوی و ظاهری است یا اختلاف عمقی و حقیقی است؟ به عبارت روشن‌تر، آیا می‌توان میان دیدگاه‌های این فقیهان در باب ولایت فقیه جمع کرد یا امکان جمع میان آرای آنان وجود ندارد؟ همچنین، اگر این اختلاف واقعی و حقیقی و غیرقابل جمع است، چه ثمرات علمی و عملی بر آن بار می‌شود؟

در خصوص پرسش اول باید در آغاز نکاتی در باب ولایت فقیه، به‌ویژه درباره نظریه امام خمینی روشن شود. ولایت مطلقه بیش از همه مورد خدشه و نقد صاحب‌نظران قرار گرفته است و برخی در باب ولایت، دیدگاه‌های خاصی ارائه کرده‌اند. برای نمونه، تصور برخی چنین است که اساساً مفهوم ولایت، مفهومی ماورایی است؛ به این معنا که ولایت تنها برای معصومان علیهم‌السلام ثابت است. این نظریه، مفهوم ولایت را با ویژگی‌های خاص، مثل عصمت، ارتباط با عالم غیب و ... پیوند می‌زند (حائری، ۱۳۷۴: ۱۷۷). مدعای این نظریه از چند زاویه قابل بحث و بررسی است. می‌دانیم ولایت بالاصاله و بالحقیقه از آن خداوند است و هیچ‌کس جز خدا بر کسی یا چیزی ولایت ندارد. از این‌رو، اصل واگذاری ولایت به غیر خداوند متعال، خود نوعی استثنا بر این قاعده است؛ اما بنا به دلایلی خداوند در مواردی ولایت خویش را به افراد خاصی تفویض کرده است. مسلماً افراد واجد شرایط ولایت، شرایط خاص دارند و این شرایط منحصر به عصمت و ارتباط با عالم غیب نیست. به هر حال این واگذاری نشان می‌دهد که تفویض ولایت به غیر خداوند مشروع و ممکن است؛ اما حیطه و گستره این ولایت واگذارشده در موارد مختلف، متفاوت است. هیچ فقیهی قایل نیست که ولایت به معنای تصرف در امور عالم که در اختیار امامان علیهم‌السلام قرار داشته است، برای فقیه ثابت است؛ اما این سخن به معنای نفی کلی ولایت از غیر معصومان نیست. نکته دیگر آن است که قرآن کریم به‌صراحت بیان داشته است که برخی مؤمنان بر برخی دیگر ولایت دارند (نک: مائده: ۵۵) و این دلیل نیز اصل مشروعیت تفویض

ولایت را اثبات می‌کند.

به هر روی، اگر مفهوم ولایت را چنین ماورایی در نظر بگیریم، واگذاری آن به غیر خداوند دچار خدشه و اشکال است. به این معنا، قطعاً نظریه امام خمینی و صاحب جواهر و تمامی فقیهانی که ولایت را برای فقیهان حتی به صورت محدود اثبات می‌کنند، با نظریه محقق خوبی در اختلاف عمیق است. اما چنانچه بنا بر اندیشه سیاسی صاحب جواهر و فقیهانی همچون امام خمینی - که در کتب فقهی ارائه و بدان اقدام کردند - مفهوم ولایت را دقیق بررسی کنیم و آن را ذومراتب بدانیم و عرصه‌های آن را از هم تفکیک نماییم و مراتب آن را در جای خود به کار ببریم، می‌توان راه جمعی میان این دو نظریه (نصب و حسب) در نظر گرفت و بر این اساس، اختلاف این دو دسته از فقیهان بدوی خواهد بود.

توضیح آنکه، با مراجعه به اندیشه امام خمینی و دیگر فقیهان حامی نظریه ولایت فقیه، آنچه از مفهوم ولایت فقیه برداشت می‌شود، همان جواز دخالت در امور عمومی و امکان رتق و فتق امور است. به تعبیر حضرت امام، ولایت در اجرای احکام و قوانین شریعت. قوانین شریعت باید اجرا شود و اجرای آن به مجری نیاز دارد (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲: ۶۱۷-۶۲۰). در اینجا امام خمینی و صاحب جواهر می‌گویند: ولایت اجرایی و سیاسی در اختیار فقیهان است. محقق خوبی همین عبارت را به شکل دیگری بیان می‌دارد و می‌گوید فقیهان قدر متیقن در اجرای احکام شریعت هستند. در تبیین مفهوم قدر متیقن باید گفت: تا زمانی که فقهی جامع‌الشرایط باشد، دیگران حق اجرای شریعت را ندارند؛ یعنی از مجموع آیات و روایات و سیره معصومان و اصحاب چنین برداشت می‌شود که فقیهان در اجرای احکام شریعت بر دیگران اولویت دارند. ملاحظه می‌کنیم که روح سخن این دو گروه یکی است و بنابراین، این دو نظریه قابل جمع است.

نتیجه

نظریه ولایت عامه و ولایت مطلقه فقیه از سوی صاحب جواهر و امام خمینی به منظور رفع چالش محدودیت اختیارات ولی فقیه در اجرای قوانین اسلامی بسط و توسعه یافت. ولایت در افتاء و قضاء و سایر امور عمومی جامعه، از ثمرات این دو نظریه است. ادعا شده که محقق خوبی با انکار و نقد ادله ولایت فقیه و طرح نظریه حسب، گستره وظایف فقیه را محدود نموده است و به اقامه حکومت نیز نظر نمی‌دهد. ایشان مسلماً به تعطیلی احکام شریعت معتقد نیست؛ بنابراین، چه بر اساس نظریه ولایت فقیه و چه بر اساس نظریه قدر متیقن، احکام شریعت باید اجرا شود و حد و حدود شریعت باید تحقق یابد. در این مقاله،



دیدگاه‌های این سه اندیشمند بررسی و مقایسه گردید. تعارضی که میان آرای این سه اندیشمند در اثبات ولایت برای فقیهان دیده می‌شود، اختلافی بدوی و ظاهری است، نه حقیقی و غیرقابل جمع. در نظریه نصب، ولایت اجرایی و سیاسی در اختیار فقیهان است. در نظریه حسبه، فقیهان در اجرای احکام شریعت بر دیگران اولویت دارند.

حال در صورت پذیرفتن ظاهری بودن اختلاف، چه ثمرات علمی و عملی بر این دو نظریه (نصب و حسبه) مترتب می‌شود؟

از ثمرات علمی این اختلاف آن است که بر مبنای نظریه امام خمینی، که تشکیل حکومت اسلامی و مسئله زعامت سیاسی و ولایت مطلقه فقیه را در استمرار ولایت معصومان علیهم‌السلام می‌داند، ولایت برای فقیهان ثابت می‌شود که پیامدهای بسیاری دارد. برای نمونه، از آنجا که ولایت به عنوان یک حق به فقیه واگذار شده و یک منصب برای او تلقی می‌شود، فقیه می‌تواند آن را به دیگری تفویض کند و این وکالت با مرگ فقیه هم زایل نمی‌شود. مثلاً ولی فقیه در جمهوری اسلامی ایران، برخی از اختیارات خودش را به نمایندگان خویش در نهادهای گوناگون تفویض می‌کند؛ همچون تفویض فرماندهی کل قوا در دوران جنگ از سوی امام خمینی. پس گستره قلمرو اختیارات نمایندگان ولی فقیه، بر اساس نظر وی و اقتضائات زمانی - مکانی مشخص می‌شود.

در نظریه محقق خویی که به قدر متیقن معتقد است (خویی، ۱۴۱۸ق.الف: ۴۱۹-۴۲۵) و جواز تصرف فقیه را در امور حسیبه از باب ولایت او نمی‌داند، تفویض به این معنا قابل تصور نیست؛ زیرا یا فقیه خود می‌تواند به این امور اقدام کند یا نمی‌تواند. اگر بتواند، آن را اجرا می‌کند؛ اما اگر نتواند آن را اجرا کند، تکلیف از او ساقط و به دیگران منتقل می‌شود. در صورتی هم که نماینده‌ای معین کند، گستره اختیارات شخص نماینده بر اساس موضوع مدنظر تعیین می‌شود، نه اینکه فقیه حدود و گستره آن را مشخص کند؛ زیرا فقیه ولایتی ندارد تا بخشی از آن را به دیگران واگذار کند. به عبارت دیگر، این صرفاً تکلیف و وظیفه شرعی از باب وجوب کفایی است و افرادی که در جهات مختلف منصوب کرده، وکلای او شمرده می‌شوند و با مردن وی از وکالت منحل می‌گردند. به همین دلیل، فقیه حق جواز تصرف در امور را به اندازه قدر متیقن دارد و نه بیشتر، و چنانچه نتواند به تکلیف خویش عمل کند، تکلیف او ساقط است.

اما ثمره عملی؛ آیا ثمره عملی بر این اختلافات مترتب است؟ در خصوص ثمره عملی ابتدا باید به تصویر مشخصی از پیامدهای عملی این دو نظریه بپردازیم. چنان که می‌دانیم،

امام خمینی به اجرای احکام شریعت بر مبنای حکومت ولی فقیه نظر می‌دهد؛ اما محقق خوئی که به ولایت برای فقیه قایل نمی‌شود، به اقامه حکومت نیز نظر نمی‌دهد، اما آیا این به معنای تعطیلی احکام شریعت است؟ مسلماً پاسخ این پرسش منفی است. بنابراین، چه بر اساس نظریه ولایت فقیه و چه بر اساس نظریه قدر متیقن، احکام شریعت باید اجرا شود و حد و حدود شریعت باید تحقق یابد. هیچ فقیهی حاضر به تعطیلی احکام شریعت نیست؛ البته کسانی که به اثبات ولایت برای فقیه معتقد نیستند، روش‌های دیگری برای اجرای احکام در نظر گرفته‌اند؛ روش‌هایی مانند واگذاری احکام اسلام به سلطان عادل، سلطان مأذون یا حتی سلطان ظالم. البته برخی از احکام ممکن است به دلایل مختلفی چون تقیه و مانند آن، در برهه‌ای از تاریخ، امکان تحقق نداشته باشد، اما عموماً احکام شریعت تعطیل شدنی نیست؛ زیرا تعطیلی احکام شریعت، به معنای عبث بودن کل شریعت و مقطعی بودن آن خواهد بود؛ چراکه به لحاظ تاریخی، تا کنون بشر مدت کوتاهی معصوم علیه السلام و به‌ویژه خلافت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام معصوم علیه السلام را تجربه کرده است. اگر اجرای شریعت به دوران حضور معصوم علیه السلام منحصر شود، طبعاً در دوره طولانی از تاریخ، دست کم تا کنون تعطیل شده است و چنین پیامدی نمی‌تواند مورد قبول و پذیرش کسی قرار بگیرد.

پس، از مهم‌ترین ثمرات عملی نظریه حضرت امام، اقامه حکومت ولایی است؛ زیرا از این نظرگاه نمی‌توان بسیاری از احکام شریعت را بدون تکیه بر قهر و قدرت اجرایی ساخت. ثمره دیگری که حکومت ولایی در پی دارد، نقش مردم است. عموم مؤمنان در نظریه امام خمینی از جایگاه بلندی برخوردارند؛ زیرا فقیه با تکیه بر آرای ایشان می‌تواند به اقامه حکومت و سپس اجرای احکام و رتق و فتق امور بپردازد. البته چنان‌که روشن است، رأی مردم به حکومت ولایی، در مشروعیت آن اثری ندارد و در عینیت و تحقق یافتن این ولایت اثر تام دارد که به مقبولیت تعبیر می‌شود؛ زیرا بنا بر نظریه نصب، مشروعیت ولایت فقیه برگرفته از ولایت اجرایی امام معصوم علیه السلام است.

توجه به این نکته ضروری است که اندیشه اقامه حکومت، تنها در نظریه امام خمینی تحقق یافته است و بسیاری از فقیهانی که به ولایت فقیه فتوا داده‌اند، اندیشه حکومت در سر نداشته‌اند. حضرت امام معتقد است اجرای احکام شریعت و حکومت، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ به طوری که نمی‌توان بسیاری از احکام شریعت را بدون تکیه بر حکومتی مقتدر و عادلانه اجرا نمود. مثلاً بسیاری از حدود یا احکام مالی و اقتصادی اسلام بدون

تکیه بر قهر و قدرت حکومتی قابل اجرا نیست. بنابراین، دیدگاه حضرت امام در این باب، گامی به جلو در اندیشه فقهی است.



منابع

- قرآن کریم.
- استرآبادی، محمدامین و سیدنورالدین موسوی عاملی (۱۴۲۶ق)، الفوائد المدنیة و بدیله الشواهد المکیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- امام خمینی (۱۴۱۸ق)، الاجتهاد و التقليد (تنقیح الأصول)، مقرر اشتهاردی و حسین تقوی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (بی تا.الف)، تحریر الوسیلة، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
- (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (بی تا.ب)، القواعد الفقہیة و الاجتهاد و التقليد، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- (۱۴۲۱ق)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۴۲۳)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۱ق)، المکاسب، قم: منشورات دارالذخائر.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۶ق)، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹)، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، قم: اسراء.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۷۴)، حکمت و حکومت، بی جا: بی نا.
- حیدری، محسن (۱۴۲۴ق)، ولایت الفقیه، تاریخها و مبانیها، بیروت: دار الولاة للطباعة و النشر و التوزیع.
- خوبی، سیدابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق.الف)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تحت اشراف لطفی، قم: بی نا.
- (۱۴۱۱ق)، فقه الشیعة: الاجتهاد و التقليد، تقریر سید محمد مهدی موسوی خلخالی، قم: چاپخانه نو ظهور، چاپ سوم.
- (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقہیة و الاجتهاد و التقليد (دراسات)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
- (۱۴۲۲ق)، مبانی تکملة المنهاج، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- (بی تا)، المستند فی شرح العروة الوثقی، تقریر مرتضی بروجردی، بی جا: بی نا.

- (۱۳۷۷)، مصباح الفقاهة (المکاسب)، تقرير محمد علی توحیدی، قم: بی نا.
- (۱۴۱۳ق)، منهاج الصالحین، قم: نشر مدینه العلم.
- (۱۴۱۸ق.ب)، موسوعة الإمام الخوئی، قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۲)، تهذیب الاصول، قم: اسماعیلیان.
- عراقی، آقاضیاءالدين (بی تا)، کتاب القضاء، قم: چاپخانه مهر.
- مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقہیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۷)، ولایت فقیه، تهران: تمهید.
- (تابستان ۱۳۷۷)، «ولایت فقیه»، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۷.
- (تابستان ۱۳۷۸)، «ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری و آیت الله خویی»، اندیشه حوزه، شماره ۱۷.
- نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۴۲۴ق)، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق)، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

